

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مطرح شد در نسبت بین امارات و اصول و حتی علم و نسبت این ها با اصول عقلیه و با اصول شرعیه دیگه به حد کافی به این مقداری که لازم بود از کلمات این دو بزرگوار خوانده شد و روشن شد که مجموعه اقوالی که هست راجع به علم که تقدمش به نحو تخصص است چون حجیت علم را ذاتی می دانند، نسبت به امارات و نسبت به اصول بنایشان به این شد که نسبت به اصول عقلیه ورود باشد چون بیان هست و نسبت به اصول شرعیه هم عرض کردیم چهار احتمال در مجموعه کلمات علمای اسلام هست، تعارض هست، تخصیص هست که این بیشتر در قداماست، حکومت هست که از زمان شیخ است و تقریباً می شود گفت الان رائج در حوزه های شیعه همین حکومت است و ورود هست که در مثل کفایه آمده، شاید بعضی دیگر هم قائل باشند چون فعلاً احاطه به اقوال نداریم این مجموعه احتمالات و اقوالی که بود و عرض کردیم اضافه بر این بحث، بحث دیگری هم دارند و آن اصول بعضها مع بعض یعنی اصول محرز با غیر محرز و بعد از این ان شا الله بحثی خواهد آمد باز نسبت اصول محرز بعضها ببعض مثل استصحاب با قاعده ید یا با قاعده تجاوز و کذلک نسبت اصول محرز و غیر محرز و بحث آخری هم که خواهد آمد اصل سببی و مسببی، مرحوم آقای نائینی در تمام این ها قائل به حکومت هستند به همان تقریبی که گذشت، البته عرض کردم ممکن است بعضی ها در آن ها تفصیل قائل بشوند مثلاً امارات را بگویند به نحو ورود است اما اصول محرز بر غیر محرز یا اصول محرز بعضها مع بعض یا سببی و مسببی، این ها به نحو حکومت است، این امکانش هست، این طور نیست که حالا حتماً هر کسی این را گفت آن را هم گفته باشد، این مجموعه اقوال.

آن وقت راجع به مناقشات و صحبت هایی که در این جا هست، البته معنایش حتماً مناقشه نیست، مطالبی که می شود در این جا گفت ما این را در ضمن نکاتی بیان می کنیم:

نکته اولی یا بحث اول این است که اصولاً برای ما تعجب آور است که چرا مثلاً مرحوم نائینی امارات را از باب کاشفیت گرفته، کشف طبیعتاً یعنی با واقع برخورد کردن، رسیدن به واقع، تعامل با واقع، کشف طریقت دارد، چیزی که ندارد و لذا نظرش به واقع است و لذا عرض کردیم علم طریقی اصطلاحاً که می گویند علم یا طریقی است یا موضوعی، در هر جا در لسان دلیل یک واقعیتی آمد علم طریقی است مثلاً گفت خمر نجس است، علم به خمر طریقی است.

هر جا واقعیتی مطرح شد علم در آن جا طریقی است، هر جا علم در لسان دلیل اخذ شد می شود موضوعی و إلا اگر در لسان دلیل علم یعنی ما نداریم که علم طریقی باشد، نداریم که مثلاً بگوید الخمر نجس یا الخمر حرام و علم به خمریت مثلاً به نحو طریقت است، اصطلاح آقایان از علم طریقی مرادشان این است، هر جا حکم روی واقع رفت در آن جا علم طریقی می شود، هر جا در لسان دلیل علم به یک چیزی آمد علم می شود موضوعی، این اصطلاحی است که هست و بینشان هم متعارف است و درست است.

خب ایشان در باب امارات می گویند کاشفیت، کاشفیت یعنی نظر به واقع یعنی تمام نظر به واقع است و وصول به واقع و اما این که مورد امارات جهل است که من عرض کردم مراد از جهل یعنی امارات نظرش به واقع هست و به این نگاه نمی کند که شما به واقع نرسیدید، به این کار ندارد، دنبال واقع است، امارات دنبال واقع و رساندن شما به واقع است و لذا هم نمی آید به شما بگوید که این اماره بیست درصد مصیب نیست، آن را چکار بکنیم، چون اصلاً هدفش تماماً واقع است. خب ما اگر قبول کردیم در مقام جعل آمد جعل حجیت کرد برای چیزی که نظرش به واقع است، آن وقت در اصول هم موضوعش جهل است، اصلاً فرض جهل به واقع گرفته، جهل یعنی جهل به واقع، خب اگر بنا شد که یک جهل ناظر به واقع باشد، یک جهل اصلاً ناظر به جهل به واقع و نرسیدن به واقع، این نباید نسبتش تخصیص باشد یا تعارض باشد، اصلاً دو عالمند، دو مرحله جعل اند، در اعتبارات قانونی دو مرحله هستند، من تعجب می کنم، مقدماتی را که ایشان می چینند و آن نتیجه ای که می گیرند این باید از ورود هم بالاتر باشد، نه فقط ورود، از ورود هم باید بالاتر باشد، حالا بعد تحلیلش را عرض میکنم.

.....

علی ای حال این نقطه سوال این جا می ماند که مرحوم نائینی امارات را حجیتش را به لحاظ کاشفیت، کاشفیت هم یعنی به واقع، یعنی تمام نظر وقتی می گوید به قول قاضی مراجعه کن نه خود قاضی است، واقع است، مرادش این است، آن را قرار می دهد که شما را به واقع برساند، البته روی این جهت که در جامعه هم اختلاف نباشد و إلا می گفت به بقال سرکویه مراجعه کن من باب مثال، چرا به هر فردی ارجاع نمی دهد و به فقیه ارجاع می دهد؟ برای این که نظر به واقع دارد، چرا به دکتر ارجاع می دهد، به هر فردی ارجاع نمی دهد؟ چون نظرش به واقع است. چرا می گوید بینه باشد؟ چون اگر یکی اشتباه کرده باشد دیگری تصحیحش بکند پس تمام نظر ها در امارات و حجج و ادله به واقع است، عرض کردیم مثل اقرار یک مشکلی دارد چون در باب اقرار تفکیک قائل می شویم، از یک طرف بر خودش به منزله واقع می گیریم بر غیر خودش قبول نمی کنیم، این بحث اقرار که عرض کردیم عده ای از اهل سنت به آن بینه لازمه می گویند چون بینه یا اماره متعددی است یعنی برای همه جهات حجت است یا لازم است، اصطلاحا گذاشتند لازمه، حالا این روی یک جهات خاصی است و إلا و چند بار هم عرض کردیم که تخریج اقرار روی قواعد یکمی مشکل است، باید یک نحوه تعبد عقلائی قبول بکنیم برای یک سنخ خاصی و إلا عاداتا چیزی که نظرش به واقع است چیزی که کاشفیت دارد فرقی نمی کند، کاشف کاشف است دیگه، پس بنابراین این سوال از مرحوم نائینی مطرح است شما که باب حجیت را به معنای کشف گرفتید نه مثل صاحب کفایه تنجیز و تعذیر یا مثل شیخ انصاری که مصلحت سلوکی است، شما که باب حجیت را به معنای کاشفیت گرفتید و تتمیم کشف، تتمیم کشف یعنی چی؟ یعنی شما را به واقع برساند یعنی تمام همت شما واقع است مخصوصا بنا بر معروف یعنی مسلم بین فقهای اسلام که اگر اماره ای هم بر فرض اشتباه بود و انسان دانست اشتباه است نباید به او عمل بکند، دلیل و حجت، مثلا اگر قاضی حکم کرد این عبا مال من است مثلا، من هم می دانم اشتباه کرده، مقدمات غلط چیدیم قاضی به اشتباه آمده، من در واقع می دانم مال من نیست، از نظر شرعی باید ببرم به مالکش بدهم، نگویم چون قاضی گفت تمام شد، اگر بگویم چون قاضی گفت تمام شد و این واقعا ملک من است این معلوم می شود که بینه واقع را عوض می کند. الان به نظرم در این مسابقات فوتبال، حالا که یکمی پیشرفت کرده، سابقا گاهی مثلا داور یک چیزی می گفت، بعد هم نگاه می کردند فیلم می دیدند می فهمیدند که اشتباه کرده،

.....

معذک قبول می کردند چون این بحث که بخواهند بگویند داور احتمال اشتباه بود حرفش را قبول نکنیم بازی را به هم می زند، آن بازی را به هم می زند یعنی این ها آمدند با این که علم دارند به فیلمش نگاه می کنند و معلوم شد داور اشتباه کرده معذک رای داور را تثبیت می کنند، این چه نکته ای دارد؟ همان نکته ای که عرض کردم چون می داند که اگر این در اثنای بازی این احتمال بدهد، این بگوید تو اشتباه کردی فلان کردی، بعد از فیلم بگو، بازی به هم می خورد دیگه، آن نظامی که در بازی هست به هم می خورد، اما ما در شریعت مقدسه داریم اگر فهمیدی قاضی اشتباه کرده و واقعا مال تو نیست این را اگر بگیری حرام است، اخذ قطعة من النار، این مال مردم را گرفتن یک قطعه ای از آتش است، این معلوم می شود که در باب امارات تماما نظر به واقع است و اگر جهلی هست و اگر عدم وصول هست این اصلا مفروض جاعل نیست، خوب دقت بکنید، این نکته فرق بین امارات و اصول است، من عرض کردم یکی موردش جهل است و یکیش موضوعش جهل است، مرحوم نائینی هم داشت، دو سه بار آوردند، چون در باب امارات واقعا نظرش به واقع است نه این که ظاهرا و لذا می خواهد این واقع حفظ بشود، ما در بحث لقطه عرض کردیم معلوم می شود شارع مقدس در باب لقطه این قدر اهتمام به ملکیت فردی دارد حتی با جهل، می گوید ملکیت فردی برداشته نمی شود و خواندیم از قوانین مصری، حالا قوانین دنیای اسلام هم هست نه قوانین جدیدش، قوانین مال نزدیک تقریبا هفتاد سال قبل، هشتاد سال قبل که اگر چیزی را پیدا کردید به نزدیک ترین مرکز پلیس برسانید، به کلانتری برسانید، این معنایش این است که اگر ملکیت شخصی مجهول شد از ملک شخص خارج می شود و ملک دولت می شود، این خودش مبناست، این را خیال نفرمایید که این ها می آیند همین جوری کشکی حکم می کنند و لذا می گوید تا یک سال تعریف بکن، بعد صدقه بده، بعد اگر صاحبش آمد راضی نشد بهش برگردان، دقت بکنید، این معنایش این است که ملکیت فردی برای شارع خیلی برایش اهتمام قائل است، این را دقت بکنید، این قدر این ملکیت فردی برای او مهم است که تمام این حالات را فرض می کند که به اجازه مالک باشد، به رضایت مالک باشد و جهل به تنهایی کافی نیست، جهل یا عذر باشد مثلا بگوید که صدقه بده، بعد اگر معلوم شد مالک است چیزی بر شما نیست، ببینید این معنایش چیست؟ این معنایش این است که یک وظیفه ای برای او در ظرف جهل قرار می دهد و این وظیفه را مجزی می داند اما می

گوید اگر صاحبش آمد قبول نکرد برگردان، این اصطلاحاً یعنی این ها فقط قانون نیست، این ها زیربنا دارند، روح دارند، آن قانونی که می گوید تا مجهول المالك را پیدا کردی به شرطه، به پلیس بده، اصلاً پلیس هم یک دائره ای می گذارد برای اموالی که مجهول است مثلاً پلیس هم تا ده روز صبر می کند و الا می فروشد مثلاً، در روایات ما باز به عکس آمده، در آن جا اگر پلیس فروخت، دادگاه فروخت رفت پی کارش، حالا صاحبش هم آمد تمام شد رفت پی کارش. این نکته فنیست این است که جهل که می آید منشا خروج از ملکش می شود اما معلوم می شود در اسلام جهل منشا خروج از ملک نیست، خوب دقت می کنید؟ شما جاهل هم باشید حفظ ملکیت خصوصی و شخصی مراعاتش لازم است پس خوب دقت بکنید ما حرفمان این است که در بحث جعل حجج و امارات و اصول آن جعل احکام بود، این جا جعل حجج و امارات و اصول، در جعل این ها ملاکاتی را در نظر گرفته، در باب امارات و حجج شما نظرتان این است که کشف است، تمام همت را روی کشف بردید، وقتی کشف می گوئید یعنی واقع، یعنی شارع تماماً نظرش به واقع است، معنایش این است دیگه، اگر تماماً نظرش به واقع است در اصول اصلاً نظرش واقع نیست، در اصول فرض عدم وصول به واقع است.

پرسش: جعل ثانویه است

آیت الله مددی: این جا حجت است، حکم نیست

وقتی در اصول می آید تماماً نظرش به جهل به واقع است یعنی فرض می کند جهل به واقع را، عرض کردم کلمه موضوع هم در این اصطلاح نائینی یک اصطلاحی است، البته در این جا چون خبر دیگران بکار بردند، من همیشه عرض کردم اصطلاح نائینی قدس الله نفسه در باب موضوع عبارت از متعلق المتعلق است، مرحوم نائینی یک اصطلاحی دارد مثلاً اگر گفت اکرم العلماء مفاد اکرم را هیئت باشد، وجوب است مفاد هیئت، این حکم است. ماده اش اکرام است این را متعلق می گیرد، بعضی ها این را موضوع می گیرند، غرض می خواهم اشتباه نشود، یک هیئت دارد که مفادش وجوب است، حکم، یک ماده دارد که اکرام است، این را اصطلاحاً مرحوم نائینی متعلق می گوید، گاهی هم به این موضوع می گویند، آن وقت علما هم داریم اکرم العلماء این را مرحوم نائینی می گوید متعلق

.....

المتعلق یا موضوع، موضوع در اصطلاح نائینی این است یعنی این متعلق المتعلق است و ضابطه اش این است که در باب متعلق مطلوب الحصول است یعنی از شما این را می خواهد، اکرام را از شما می خواهد یا به اصطلاح دیگر ایشان تحت دایره طلب است یعنی طلب به این تعلق گرفته، این را اصطلاحاً بهش متعلق می گوید اما موضوع فوق دایره طلب است، طلب بهش تعلق نگرفته، او از شما نمی خواهد ببینید عالم ایجاد بکنید بعد اکرامش بکنید، عالم هر وقت پیدا شد وجوب اکرام دارد. این را اصطلاحاً بهش موضوع می گوید، در باب استصحاب، در باب اصول ایشان می گوید جهل موضوع است نه این که شما دنبال جهل بیفتید جهل را ایجاد بکنید، فرضش این است، هر وقت جهل آمد این حکم هست، پس شما ببینید اصلاً فرض کرده، فرض جهل کرده، فرض جهل کرده که شما به اصطلاح جاهل هستید نمی دانید آیا حالت سابقه هست یا نه، فرض کنید به تعبیر خود نائینی نمی دانید این آبی که متغیر بود آیا و زال تغیره من قبل نفسه این آب پاک است یا نه، شما استصحاب بقای نجاست می کنید، یعنی شارع به شما می گوید شما استصحاب، اگر ندانستید، اگر خبر نداشتی، اگر مجهول بود نمی دانی حکم سابق که نجاست بود برداشته شده، ببینید فرضش جهل است

پرسش: سوال مشخصاً از مرحوم نائینی چیست؟

آیت الله مددی: فرض سوال این است که شما در موضوع امارات در باب امارات می گوئید مراد کاشفیت است یعنی نظرش به واقع، در باب اصول می گوئید فرضش جهل است، موضوعش جهل است یعنی عدم وصول به واقع پس اصلاً دو عالم اند

پرسش: حکومت نگیر

آیت الله مددی: این حکومت نیست که، یکی شارح دیگری نیست که، روشن شد؟

وقتی می گوید یکیش نظرش به واقع است، یکیش نظر به جهل به واقع است، نرسیدن به واقع است، نمی شود شارح همدیگر بشوند که، دو تا جعل را تصور بکنید، این دو تا جعل، این مطلب اول، در مطلب دوم می خواهیم بگوئیم که ما اصلاً قائل به جعل نیستیم، حالا ایشان چون قائل به جعل است و إلا ما که در امارات هم قائل به جعل نیستیم، در استصحاب هم قائل به جعل نیستیم، ایشان که قائل به جعل است، ایشان که می گوید افیونس ابن عبدالرحمن ثقة أخذ عنه معالم دینی؟ ایشان می گوید مثلاً لا عذر لاحد من موالینا

فی التشکیک فیما یرویه عنا ثقاتنا یعنی خبر ثقه را حجت کردند، برای چی؟ یعنی شما شک نکن، شک نکن یعنی به واقع رسیدی، این که می گوید شک نکن، شما کلمه شک نکن را نگاه نکن، شک نکن شک را به لحاظ واقع دیده، یعنی شما را به واقع رسانده، ثقات اگر نقل کردند به واقع رسانده، این چه ربطی دارد با لا تنقض الیقین بالشک؟ چه نسبتی با هم دارند؟ نسبتش با لا تنقض الیقین بالشک چیست؟ ایشان چون دیده آن جا گفته شک نکن، لا تنقض الیقین بالشک پس شک را تعبدا برداشته، آن شک نکن یعنی تو به واقع رسیدی، نظرش به این است، روشن شد؟ پس سرّ نکته مرحوم نائینی، حالا مطلب دومش را بعد می خواهد چون ایشان در هر دو جعل می داند هم در حجج مثل خبر واحد، هم در استصحاب، آن وقت چون جعل می داند آن دلیل می گوید شک نکن، این دلیل می گوید لا تنقض الیقین بالشک، پس بنابراین آن دلیل حاکم بر این می شود، شرح می دهد، سرّ تصور این است، سوال من این است که، بحث من این است که آن که می گوید شک نکن یعنی کاشف تام است یعنی تو به واقع رسیدی، آن نظرش روی کاشف است، این شک نکن به این لحاظ است، آن کاشفی که آمده زراره خبر داده این تو را به واقع رسانده و هدف من از قبول خبر زراره وصول تو به واقع است، هدف وصول به واقع است

پرسش: تتمیم آن بیست درصد تبعدی است دیگه

آیت الله مددی: تبعد داده اما نظر و لذا هم دائما بیست درصد نیست، ممکن است در بعضی موارد هم خبر زراره صد در صد درست باشد، ممکن هم هست نود درصد، ممکن است هشتاد درصد، این نمی آید این را، این فرق بین مورد با موضوع این است، نمی آید این ها را حساب بکند، اصلا این ها را حساب نمی کند، چرا؟ چون نظرش به واقع است چون کاشف را کاشف تام می داند، به هر حال آن نظرش در واقع و لذا اگر معلوم شد که خبر زراره معارض دارد شما دنبال معارض بروید، چرا؟ چون اصلا نظرش به خبر زراره و الغای شک در خبر زراره نیست، نظرش به واقع است، اصولا سوال این است در وعای اعتبارات قانونی، خوب دقت بکنید، در اعتبارات قانونی اگر نظر مقنن به واقع باشد و حجت قرار بدهد و جای دیگه نظر مقنن به عدم وصل به واقع، فرض بکند، آیا این دو تا قانون با همدیگه شارحند مثلاً؟ آن در یک مقام است و این در یک مقام است، آن در یک حقیقت بررسی کرده و این در یک

حقیقت، چه ربطی به همدیگر دارند؟ نه تعارض مطرح است نه تخصیص مطرح است نه حکومت مطرح است نه ورود مطرح است.

اصلا این دنبال واقع است

پرسش: جمع عرفیش چی می شود؟

آیت الله مددی: به قول ایشان تخصص، بلکه بالاتر از تخصص، حالا من توضیح می دهم. می گویم یک مشکل این است که چرا این مشکل برایشان پیدا شده، این مشکل را توضیح می دهم، این ها همیشه سعی کردند در جمع بین دو دلیل لسان دلیل را ببینند اما روح تشریع را ندیدند، اگر روح تشریع را ببینند این طور نمی شود، این چهار تایی که گفتیم همه اش مال لسان است، راست است در لسان یا تعارض است یا تخصیص است یا حکومت است یا ورود، اما اگر روح تشریع را دیدیم یعنی این روحی که آمد این قانون را گذاشت، این حجت را برایتان قرار داد، این روحی که آمد این کار را کرد روح قانون را دیدیم نتیجه فرق می کند، حالا این را بعد آخر، گفتیم چند تا نکته، گفتیم یکی یکی.

نکته دوم که ما این چند روز هی بحث کردیم البته این واضح است، واضح بود، من از جهت ایضاحش می خواهم عرض بکنم، این نه به این معنا بود که من مثلا قبول کردم که لا تنقض الیقین بالشک در باب استصحاب است، نه، یا مثلا لا عذر لاحد مثلا سندش درست است و دلالت بر حجیت خبر ثقه می کند تعبدا، به تعبیر مرحوم نائینی، این را که ما نقل کردیم روی همین مبانی این ها و الا راجع به استصحاب و مواردی که هست همه مواردش فرق می کند، بعضی از موارد حجیت ثابت است و بعضی ها نیست، خصوصیات و نکات فنی این ها فرق می کند، این که لازم نیست من لا تنقض الیقین بالشک را در باب استصحاب بگوییم به تعبد ثابت است، عرض کردیم اگر ما باشیم و لا تنقض الیقین بالشک آن مصداق بارز بارزش وسواس است، می خواهد وسواس را بردارد، آن مصداق بارزش با قواعد لفظی وسواس است، اصلا ربطی هم به استصحاب ندارد و عرض کردیم روایت اولای زراره که اهم روایات باب است به تعبیر مرحوم آقای حاج شیخ هادی تهرانی حالا اگر این تعبیر دقیق باشد ناظر به قاعده مقتضی و مانع است، ربطی بهم به استصحاب ندارد. غرض ما بیست و دو تا، بیست و یک احتمال مجموعا در باب الیقین لا یزول بالشک و لا تنقض الیقین بالشک و

حقیقت استصحاب، احتمالات و راه های متعددی را عرض کردیم، این مطلبی را که ایشان مرحوم نائینی و آقای خوئی این روی مبانی متاخر خودشان است که روایت لا تنقض را قبول بکنند، روایت هم دلالت بر استصحاب بکند، حجیت خبر ثقه را قبول بکنند، البته آقای نائینی حجیت خبر ثقه را از روایات در آورده و بعضی از آقایان دیگر، فاسمع له و اطعه فإنه ثقة المامون، از روایت، بعضی ها هم معتقدند از سیره در می آید شارع امضا کرده، به هر حال تعبد شرعی بهش خورده مثل مرحوم آقای خوئی، بعضی ها می گویند خود شارع حجت کرده، البته اهل سنت می گویند شارع خبر عدل را حجت کرده، این چون مبنا خیلی مهم است و اخباری ها می گویند شارع تعبدا گفته هر خبری که در احد کتب مشهوره شیعه باشد آن حجت است، این هم رای اخباری ها. علمای شیعه هم که عرض کردیم شواهد نشان می دهد قائل به حجیت تعبدی خبر کلا نیستند، تا زمان علامه، علامه هم خبر عدل آورده، اولین کسی که در شیعه آورد خبر عدل امامی، ایشان به اصطلاح و خبر امامی ممدوح، این هم با یک شرائطی قبول کردند، موثق و ضعیف را قبول نکردند، حسن و صحیح را قبول کردند و اِلٰی آخر مبانی ای که هست.

ما هم که اصلا تعبد را قبول نکردیم، تعبدی به حجیت خبر نداریم کلا، مجموعه شواهد، تجمیع شواهد و قرائن بشود تا به یک حد وثوق عقلائی برسد و قبول بکنیم، با همان شرائطی که صحبت شد، پس اولاً این مطلبی که ایشان فرمودند این مبنی است، نکته دوم مبنی است بر مبنایشان، من هی چند روزه ذکر کردم این معنایش این نیست که من قبول دارم، روی آن مبنا وارد بحث شدیم و اِلّا اگر استصحاب بنا شد امر عقلائی باشد تعبدی بهش نخورده که این بحث ها را بکنیم، در باب استصحاب دیدیم که یکی از اقوال کع غریزی می دانستند، حتی مثلاً حیوانات این جوری اند، وقتی یک جایی بروند دو روز بعد هم می روند، دو روز سه روز بروند، گوسفند هم دو روز سه روز یک جا برود بعد هم می رود، اصلاً استصحاب را غریزی گرفتند، جای تعبد و لا تنقض البقین بالشک، این را چون من می دارم می گویند چند روزه، این به این معنا نیست که من این ها را قبول دارم، اصل خود مبنایش قابل قبول نیست لکن این روی تفکرات این ها و اِلّا این مطلب باید روی همان حساب هایی که هر کسی که دارد یا استصحابش یا در باب خبرش، غرض مبنایش را باید حساب بکند طبق همان مبانی و عرض کردیم در باب حجیت امارات آن مسئله بسیار مهم در حجیت که خب

گفتیم اقوال زیادی جعل بدل هست، انشا حکم ممثل هست، همین حرف هایی که گفته شده، مصلحت سلوکیه هست، تعذیر و تنجیز است، به قول وسطیت در احراز و اثبات است، تتمیم کشف است و الی آخره، در خود آن جا هم مبانی مختلفی است، در آن ها طبق مبانی خودش، غرض من اگر بحث مطرح می کنم نسبت بین این را به آن حساب می کنیم این نه به معنای این که قبول و اگر بناست فکر بکنید اولاً باید خود آن دلیل را نگاه بکنید، مبنای خودتان در باب مثلاً حجیت خبر واحد قبول بکنید یا نکنید، دلیلتان بر حجیت خبر چیست، استصحاب را قبول بکنید یا قبول نکنید، دلیلتان بر قبول حجیت استصحاب چیست؟ پس این نکته ای را که ما، البته مطلب واضح بود معذک گفتیم توضیحی عرض بکنم حتی مثلاً روی مبنای ما که حجیت علم را ذاتی نمی دانیم این که گفتند علم مثلاً خروج تخصصی می آورد این هم درست نیست، علم مثل اماره است فرقی نمی کند. این هم حجت است آن هم حجت است، این هم جعل می خواهد آن فقط جعلش یعنی مقبولیت عقلائی دارد این ممکن است مقبولیت عقلائی نداشته باشد یعنی شارع مثلاً تعبد کرده و إلا در تعبد فرقی نمی کند، این هم کاشف است آن هم کاشف است، این هم توش احتمال خطا هست آن هم توش احتمال خطا هست، حالا ممکن است در یکی نسبتش کم و زیاد بشود و إلا، لذا این فروضی که این جا نوشتند، حرف هایی که این جا گفتند این باید روی خود مبانی اول تنقیح و توضیح داده بشود آن جا باید روشن بشود. این هم نکته دوم.

نکته سوم چون اشاره ای به بحث حجیت کردیم و حقیقت حجیت، عرض کردیم در کلمات اصولین متاخرین ما، من تاریخ مسئله را چند بار عرض کردم، در دنیای اسلام چون ظن در احکام حجت شد روی همان دلیل انسداد، ولو در عباراتشان انسداد نیست ولی اگر نگاه بکنید همان انسداد است، ظن حجت شد به طبیعه الحال گفتند قطع به طریق اولی حجت است، دیگه حجیت قطع تقریباً در دنیای اسلام جز امور روشنی شد چون وقتی که ظن حجت است این به طریق اولی اگر قطع پیدا بشود حجت است، و بعد هم خب اوضاع ادامه پیدا کرد در اصطلاحات شیعه هم این مطلب آمد حتی مثلاً ظنیة الطريق لا تنافی قطعیه الحکم، حکم قطعی است یعنی حکم به وجوب اطاعت این قطعی است ولو طریقش ظنی است، یعنی این ها دنبال این بودند که قطع را به هر نحوی هست پیدا بکنند.

خب عرض کردیم در دنیای ما مخصوصا در دنیای شیعه بعد از آمدن اصول اهل سنت و رواج اصول اهل سنت، البته اصول که سنی و شیعه ندارد، اصول که اصول نیست یعنی آن نحوه بحثی را که اهل سنت در اصول مطرح کردند که مثلا از زمان سید مرتضی و شیخ طوسی، یک مقدار قبل از این ها هم داریم اما اوجش تقریبا در زمان علامه است چون خود اهل سنت هم یواش یواش کتاب هایشان مرتب شد، جمع و جور شد و سر و ته مباحث مشخص شد این ها به علامه منتقل شد، اصلش انتقالش به علامه، بعد ها هم افرادی مثل صاحب معالم و این ها که به مناسبتی آوردند، معالم چون واضح تر بود در حوزه هم جا افتاد، اخباری ها هم عرض کردیم اخباری ها تقریبا بعد از معالم اند، اخباری ها هم به شدت افتادند روی مخالفت با اصول، یکیش هم حجیت علم بود، قبول نکردند حجیت ذاتی علم را قبول نکردند، عرض کردیم اصولی ها هم بعد از وحید بهبهانی باز افتادند دنبال حجیت علم که حجیت علم ذاتی است، این دیگه از زمان وحید تا زمان شیخ انصاری به اصطلاح روش کار کردند، زحمت کشیدند مخصوصا چون مخالف با اخباری ها هم بود دیگه از زمان شیخ به این ور تا زمان ما، به استثنای مثل مرحوم آقای آقاشیخ محمد حسین اصفهانی و چند نفر دیگه، دیگه افتادند دنبال خط این که حجیت علم ذاتی است، خوب دقت بکنید! این حجیت ذاتی منشا شد که وقتی بخواهند در بحث حجج برسند از این زوایه نگاه بکنند، خب حجیت علم ذاتی است به چه معنا؟ چه نکته ای در علم هست؟ چون علم یکی از صفات نفسانی هم هست، علم نکته اش کشف شد، کشف شد مبنا، عمده اش کاشفیت بود کشف شد مبنا یعنی کشف شد مساوی با حجیت، اگر کاشف تمام باشد حجیتش تمام است، کاشف ناقص باشد حجیتش ناقص است، کاشف اصلا نباشد حجیت اصلا ندارد لذا این ترتیب را مرحوم نائینی درست فرمودند علم حجیتش ذاتی شد چون کاشفش تام است مثلا خبر واحد کاشف ناقص است، هفتاد درصد است، شارع آمد حجت قرار داد یعنی متمم کشف، در مورد اصول عملیه که جهل است چون جهل است، فرض جهل کرده، جهل یعنی عدم کاشف، دیگه نمی شود شارع آن جا و لذا هم ما به مرحوم نائینی اشکال می کنیم، شما که این تصور را کردید جایی که کاشف است با جایی که کاشف نیست اصلا نمی تواند جعل کاشف بکند چطور ناظر به هم گرفتید؟ دو تا عالمند. اشکال اول را باز برگردیم، حالا این چرا این طور شد؟ خوب دقت بکنید! دقت کردید چی شد؟ این که از زمان مرحوم شیخ آمد، تصادفا در این مبنا مرحوم آقازیا هم با نائینی است با

این که غالبا با ایشان مخالفت می کند، تصادفا مرحوم آقاضیا در این بحثش اگر تقریرات ایشان را نگاه بکنید خیلی هم شیرین تر از مرحوم نائینی نوشته، خیلی مرتب تر و حجیت تنجیزی و تعلیقی و فلان را مطرح کرده که نمی خواهم در این جا وارد بشوم.

حالا ریشه های این مطلب، البته کفایه خب مخالفت کرده، کفایه روی تنجیز و تعذیر رفت یعنی کفایه معیار حجیت را تنجیز و تعذیر دید نه کشف، و عرض کردیم شاگرد ایشان مرحوم آقاضیا هم مطابقت با نائینی کرد نه با استادش صاحب کفایه، آن چه که الان در حوزه های ما در این تقریبا دویست سال اخیر، کمتر از دویست سال تقریبا دیگه رائج شده و جا افتاده همین مبنائی است که شیخ تقریر فرمودند و تقریبا می شود گفت، حالا اگر عبارت شیخ اول رسائل را بیاورید، فصل لا ریب فی حجة القطع، حالا عبارت شیخ در رسائل را بیاورید

یکی از حضار: مبهم ۳۰:۳۱

آیت الله مددی: نه وجوب متابعت و العمل علی طبقه، به نظرم یک عمل علی طبقه هم دارد. عبارت شیخ را بخوانید

یکی از حضار: لا إشکال فی وجوب متابعة القطع والعمل علیه ما دام موجودا

آیت الله مددی: و العمل علیه، ظاهرا خوب دقت بکنید مرحوم شیخ معیار حجیت را که کشف گرفت چون حجیت را به معنای عمل علی طبقه گرفته، آن وقت یک روایتی است اگر می خواهید سندش را پیدا بکنید، به نظرم از امام سجاد سلام الله علیه است یا شاید هم مرسل باشد، به نظرم در مقدمات تفسیر صافی من دیدم، حدود پنجاه سال قبل، چهل سال قبل، در آن جا دارد من علم عمل، خوب دقت بکنید، من علم یعنی عمل بر طبق علم است، حجیت هم به معنای عمل بر طبقش است پس حجیت تابع کشف است، من علم عمل، ایشان حجیت را عمل گرفته ظاهرا، طبعا حجیت به معنای عمل حالت فردی است، این جا اصلا اختلاف را از این جا شروع بکنید

یکی از حضار: مُحَمَّدٌ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ

آیت الله مددی: فان اجابه و الا ارتحل

یکی از حضار: وَ مَنْ عَمِلَ عِلْمٍ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ.

آیت الله مددی: این سندش اشکال دارد، اسماعیل ابن جابر بد نیست اما سندش خالی از اشکال نیست به خاطر محمد، اما معلوم می شود احمد اشعری قبولش کرده، احمد اشعری از بزرگان اصحاب است، حدیث قشنگی هم هست انصافا متنش متن شریفی است انصافا حق با مرحوم کلینی است.

علی ای حال خوب مسئله را دقت بکنید، ببینید زاویه بحث از این جاست حجیت یک پدیده فردی است یا یک پدیده اجتماعی؟ آنی که ما منشا اختلافمان با آقایان است از این کلمه شروع می شود، آن ها حجیت را یک پدیده فردی گرفتند یعنی اگر شما فهمیدید این مثلا طناب است نشستید نگاه کردید، اگر فهمیدید مار است دست زدید دیدید نرم است، چراغ آوردید دیدید مار است فرار می کنید، خب این طبیعی است دیگه، من علم عمل، فهمید طناب است یک جور عکس العمل دارد، فهمید مار است عکس العملش عوض می شود و لذا عرض کردم من پریروز یک نکته ای را، اگر نوار را خیلی گوش بکنید خیلی کلمه مختصر، گفتیم مرحوم آقای آشتیانی اصول را مطلقا گفته قائم مقام علم می شود، حتی اصول غیر محرز، این عبارت مرحوم شیخ فهمیده می شود نکته در قطع عمل است نه احرار، آن وقت اصول غیر محرز هم عمل توش هست، جری عملی بر طبق، خیلی مختصر گفتم، اگر می خواستم شرح بدهم خیلی طول می کشد، شما را هم خسته می کنم، من گفتم که مرحوم شیخ بعد ها گفت نه خصوص اصول محرز قائم مقام علم طریقی است لکن مرحوم آشتیانی که شرح عبارت ایشان را داده مطلق اصول، محرز و غیر محرز، نکته مطلق اصول این جاست چون از ظاهر شیخ معلوم می شود نکته علم عمل است، در اصول غیر محرز هم عمل هست پس اصول غیر محرز هم می شود جانشین علم بشو، البته عرض کردم شیخ برگشت، حالا این تهافت های کلام شیخ و اختلافات را نمی خواهیم فعلا وارد بشویم.

بحث روشن شد؟ این یکی را خیلی مجمل گفتم، سابقا هم مجمل گفتم امروز هم مجمل گفتم، نمی خواستم وارد بحث بشوم پس نکته فنی این جا فکر بکنید، نکته فنی در باب حجیت ظاهر عبارت شیخ وجوب العمل علی طبقه و اگر ما بخواهیم این را تحلیل بکنیم وجوب العمل یک پدیده فردی است، این که ما می گفتم حجیت فرق می کند الان زاویه اش روشن شد، زاویه کار این است که

.....
ما حجیت را در محور ششم جعل زدیم احکام، تنجز، حجت یعنی آنی که موجب تنجز است، تنجز مبتنی است بر قانون و تکلیف و وجود قانون که مبتنی بر جامعه است و لذا اگر جامعه نباشد اصلاً حجیت معنا ندارد.

پرسش: یعنی نزدیک به کفایه

آیت الله مددی: کفایه که اصلاً حجیت را جور دیگر معنا کرده است.

دیگر اگر بخواهم وارد بشوم تمام نمی شود.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين